

جلسه ۱

شنبه، ۱۲ مهر ۱۳۹۹ ۰۸:۴۷ ب.ظ

جلسه اول :

مقدماتی برای ورود به فلسفه :

مقدمه اول :

آقای جوادی در درس اسفارشان مکرر نقل می کنند که ملا صدرا گفته است که :

کسی که منطق مشاء را برای خود حل نکرده باشد ، شایستگی ورد به حکمت مشا را ندارد . و کسی که حکمت مشا را حل نکند آمادگی ورد به حکمت متعالیه متقدم را ندارد و کسی حکمت متعالیه متقدم را حذم نکرده باشد، وارد حکمت متعالیه متاخر نخواهد شد.

لذا بعد از گذشتن از منطق، بدایه و مدخل فلسفه ملاصدرا، حکمت مشاء بوده است .

آقای طباطبایی کتاب بدایه را بعد از گذست ۳۰۰ سال بعد از ملاصدرا این کتاب بدایه را نوشته اند و اعتقاد

آقای جوادی این است که بدایه حکمت علامه ، فلسفه ملاصدرا است و بعد نهاییه که خیلی مفصل تر است .

آقای طباطبایی بر حواشی که بر اسفار زده اند سه گونه مطلب دارند :

۱- جمع آوری کردن و هندسی کردن مطالب ملاصدرا است ؛ شان هر نابغه ای مانند ملاصدرا و صاحب جواهر و

شیخ این گونه است که وقتی وارد تاسیس یک مکتب می شوند، چون روایا رویی بر مطالب گذشته هستند،

خواصیت تاسیس مکتب این است که در آن « پر گویی» و « شلوغ گویی» است و از طرفی هم « جرح و

تعديل هائی و عبارت های دیگران را مورد نقد و بررسی کند» که در این گونه کتاب هائی تاسیس مکتب

جدید وجود دارد تا این که دست مایه آن موسس پدید آید ؛ مانند رسائل و ملاصدرا در فلسفه ؛

آقای ملاصدرا در کتاب فلسفی خود چهار مکتب و نظام فکری و جهان بینی که عبارت اند از : کلام - فلسفه

مشاء - فلسفه اشراق - عرفان نظری ؛

بعد این ۴ مکتب را نقد کرده است و به تعبیر آقای جوادی جمع سالمی کرده بین اقوال نه جمع مکسر یعنی تمام

نقاط خوب را آوردن و زوائد را دور ریختن و بعد جمع کردن بین اقوال مختلف کردن که آن ها بشوند شالوده

نظام فکری ملاصدرا که بوسیله این نوع جمع و الفت بدست آمده است و بعد یک نظام ریاضی بین این اقوال را

ملاصدرا درست کرد. از طرفی هم گفتیم لازمه ی این کار این است که تمامی اقوال آورده شود .

آقای طباطبایی با حذف این عبارات ، ترتیب منطقی بین آنها بر قرار کرده است یعنی آورده که بعد از این ۷۰

صفحه ، ملا صدرا مدعای او این بوده است و دلیل ایشان این بوده است و نتایج این دلیل این حرفها هستند .

پس اولین کاری که علامه در اسفار کردند آنرا از این شلوغی در آوردند و آن را منظم کردند .

اضافاتی بر مطالب ملاصدرا با توجه به مبنای و نظام فکری ملاصدرا ؛ شان هر مجتهدی این است که با توجه به مبنای آن شخص، مطالبی را بر مطالب آن شخص بیفزاید.

نظرات ابداعی علامه است؛ ایشان بوسیله دست کاری کردن یکسری اصول ملا صدرا به نظریات جدیدی دست یافتند.

غرض از بیان کاری که علامه در اسفار کرده است :

آقای علامه نظرشان این بوده که مجموعه ی تمامی این حرفها را در دو کتاب (بدایة الحکمه و نهایة الحکمه) جمع کرده ایم و کسی که این دو کتاب را بخواهند نیازی به کتاب سومی ندارد حداقل این ادعای مرحوم علامه است .

در کتاب بدایه الحکمه : مرحوم علامه کار های ۱ و ۲ را آورده اند .

در کتاب نهایة الحکمه : مرحوم علامه کار ۳ را آورده اند . روشن است که بدایه مقدم بر نهایه است .

پس سیستم فکری در بدایه و نهایه، حکمت متعالیه است ولی یک حکمت متعالیه پیشرفته است .

نکته :

کتاب بدایه با پاورقی آقای زارعی سبزواری برای فهم سلسله تطور تاریخی مطالبی که مرحوم علامه آورده اند، مفید هستند.

صوت دروس حوزوی
مقدمه دوم :

در منطق خوانیدم برای مواجه شدن با یک لفظ ۵ مرحله وجود دارد که عبارت اند از :

مای شرح اللفظ . ما البشر : هو الانسان که قبل از علم به وجود لفظ است .

مای شرح الاسم . ما الانسان : هو حیوان ناطق

هل بسیطه . هل الانسان موجود ام لا

مای حقیقیه . همان مای شارحه است ولی بعد از علم به وجود لفظ است .

هل مرکبه .

قدما این مراحل را خلاصه کردند و گفتند :

مطلب ما : همان مای شارحه و مفردات و تصورات بحث .

مطلب هل : هل بسطه است

مطلب لم : هل مرکبه است

حالا :

در هر عملی که بخواهیم وارد بشویم باید این مراحل را رعایت کنیم تا این که آن علم را به خوبی یاد بگیریم .

اما فلسفه نسبت به سایر علوم دیگری یک مشکلی دارد و آن این که به تعبیر آقای جوادی :

معمولا در همه ی علوم مشکل ما، مشکل تصدیقی است ولی در فلسفه مشکل ما تصویری است و تصویر برداری در فلسفه سخت است .

لذا در بدایه باید تصویر برداری ها را درست کنیم و بعد غور کنیم در جمع بندی هایی که علامه در ملاصدر داشته اند و باید هر دو را تحصیل کنیم .

اما کتاب بدایه : تا این جا رسیدم

وقتی که در منظومه فکری می خواهیم وارد بشویم ، به ما دو قسمت اندیشه یاد می دهند . این را اول منطق در صناعات خمس مفصل خوانده ایم

قسم اول اندیشه ها :

یکسری گزاره هایی اند که شما آن گزاره ها را اولاً تحت تاثیر خارج و وقتی که در مقام کشف خارج برمی آییم ، حاصل می شوند .

پس برای کشف خارج یکسری اندیشه ها به ما منتقل می شود و همه ی این ادراکات بنحوی به آن خارج واقعی بر می گردد . مانند: ادراکات تجربی و ریاضی که می گوئیم آب در ۱۰۰ درجه بجوش می آید که این گزاره ها ، به موضوع و محمولشان کشف از خارج هستند. هم آب یک شی خارجی است و هم آن دما یک دمای واقعی خارجی است . زیرا حرارت یک امر خارجی است .

و این ادراک بر خارج منطبق می شود و ما را عالم به جهان پیرامون می کند .

قسم دوم اندیشه ها و ادراکات :

در این ادراکات ، مقام انسان مقام کشف نیست بلکه مقام خلق و جعل و اعتبار این ادراکات است . مثلا من تشنه

ام و برای رفع تشنگی می گویم باید آب بنوشم و این ادراک « باید آب بنوشم » ربطی به خارج ندارد . زیرا این گونه نبوده که من در مقابل خارج قرار بگیرم و برای کشف شی خارجی به این گزاره نائل بشوم ، بلکه احتیاجی داشتم و می خواستم احتیاجم را بر آورده کنم و گزاره ای را درست کردم بنام « باید آب بخورم » و این « باید » را من درست کردم .

مثال دیگری : قوانین راهنمایی و رانندگی ؛

پس :

قدم اول : ما مواجه شدیم با یکسری ادراکاتی که ویژگی آنها :

اولا : از مقوله « باید » هستند .

ثانیا : خلق و اعتبار شخص هستند .

قدم دوم :

اولا : از طرفی هم این خلق و اعتبار یک فعل اختیاری است نه جبری ؛ زیرا می توانم یک قانونی را جهل بکنم و می توانم جعل نکنم و تماما دست شخص است .

سنگ بنای ادراک فعل اعتباری از همین قدم است .

بله اگر جعل نکنم به هدفم نمی رسم ولی به هدف رسیدن و نرسیدن، نافی اختیار نیست .

ثانیا : تحلیل جعل فعل اختیاری

در اصول بحث کرده ایم ولی این بحث ، بحثی فلسفی است و در این جا ها اصول نیازمند به فلسفه است .

افعال اختیاری متعارف (نه غیر متعارف) معمولا این گونه بوجود می آیند که :

۱- تصور مصلحت و مفسده ۲- تصدیق مصلحت و مفسده ۳- شوق پیدا کردن برای این که برویم مصلحت را

کسب کنیم ۴- عدم مانع ۵- ازدیاد شوق ۶- اراده فعل ۷- انجام فعل ؛ این روند معمولی فعل اختیاری است

و سیاتی که می آید در انواع افعال اختیاری و مبادی افعال اختیاری را توضیح می دهیم . و این یک قسم از

افعال اختیاری است .

تقدم تصور بر تصدیق :

بدیهی منطقی است که تصور فرع بر تصدیق است .

پس قوام این امور اختیاری بسته به این هدف دارد و اگر این هدف خراب شد، این « باید » خراب می شود . به

عبارتی محذور عدم و نبود « باید ها » مساله هدف و غرض داشتن و عدم لغویت ست .

قدم سوم :

این «هدف» خود یک پدیده خارجی است و از مقوله از سنخ «باید» نیست بلکه از سنخ «هست و نیست» می باشد. رابطه این دو یعنی «باید» و «هست و نیست» ضرورت است یعنی اگر این «باید» بخواهد بوجود آید، لازمه اش این است که هدفی باشد.

برای همین است که شهید مطهری می گوید :

این چنین «باید ها» نتیجه منطقی آنچنان «هست ها» است .

وقتی این هدف هم عوض شد، باید و نباید، مطابق آن عوض می شود. زیرا باید یک رابطه ناگسستنی با هدف دارد .

قدم چهارم :

مکتب چیزی است که متشکل از باید ها و نبایدها (ایدئولوژی) است که اینها مبتنی بر یکسری هستها و نیستها (جهان بینی) است .

پس فقه و اخلاق ما مبتنی بر جهان بینی ما هستند .

نتیجه نهایی:

اولا : الان که می خواهیم فلسفه بخوانیم، می خواهیم بر روی «جهان بینی» کار کنیم . به تعبیر دقیق تر بحث ما در مورد هستی شناسی است .

ثانیا : در جهان بینی چند مشرب وجود دارد که یکی از آنها فلسفه است .

تحقیق جلسه بعد :

۲- خواندن ۲ ص اول جهان بینی توحیدی آقای مطهری

۳- عرضی و ذاتی و موضوع علم رجوع شود به قطع ظن کتاب رسائل .